

بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص داده و او را برای تصدی این مقام نامزد نموده و انتخاب کنند. چه این انتخاب در یک مرحله باشد (با رأی گیری عمومی) یا در دو مرحله - بدین صورت که افراد هر استان و ناحیه فرد خبرهای را انتخاب کنند، آنگاه خبرگان در یک محل اجتماع کرده و فقیه واجد شرایط را به رهبری و امامت مسلمانان برگزینند - و ظاهراً شکل دوم محکمتر و متقن تر و به تشخیص حق نزدیکتر است، چنانچه بیان آن در جای خود خواهد آمد.

در هر صورت در عصر غیبت فقیه واجد شرایط برای تصدی رهبری متعین است، چه به نصب و چه با انتخاب از سوی مردم. البته مخفی نماند که روند و سیاق کلمات بزرگان و اعلام در تألیفاتشان بدین گونه است که تنها راه را منحصر به نصب می دانند و بطور کلی به انتخاب امت توجه و التفاتی ننموده اند. در نزد آنان فقها از جانب ائمه معصومین^(ع) به نصب عام به ولایت منصوب شده اند و در این باره به مقبوله عمر بن حنظله و روایات بسیار زیاد دیگری که در شأن علما و فقها و راویان احادیث وارد شده استدلال نموده و فرموده اند، همانگونه که ائمه دوازده گانه^(ع) از جانب خداوند و یا پیامبر اکرم^(ص) منصوب هستند و همانگونه که پیامبر اکرم^(ص) از جانب خداوند منصوب است، فقها نیز به نصب عام به ولایت منصوب هستند. براین اساس همه ولایتها به خداوند منتهی می گردد و برای کسی که ولایت وی به خداوند منتهی نگردد ولایتی نیست، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «ان الحكم الا لله» حکم تنها از آن خداوند است و گاهی به این بیان این نکته را اضافه فرموده اند که وجدان انسان، او را جز به اطاعت مالک الملوک خداوند تبارک و تعالی و یا کسی که از جانب او ولو با واسطه مشخص شده، ملزم نمی کند و حکومت صالح حق حکومتی است که ریشه در فطرت و وجدان انسانها داشته باشد. [و چون فطرت انسان می گوید غیر از خدای متعال کسی بر دیگری حکومت و ولایت ندارد پس باید هر ولایت و حکومتی منتهی به خدای متعال بشود].

مرحوم نراقی - طاب ثراه - در کتاب عوائد می فرماید:

«و اما در غیر پیامبر و اوصیای وی بدون شک، اصل بر عدم ثبوت ولایت هیچکس بر دیگری است مگر تنها کسانی که خداوند سبحان یا پیامبر اکرم^(ص) یا یکی از اوصیای او، در ارتباط با کاری به کسی ولایت دهند که در این صورت وی بر کسی که بر او ولایت داده شده و در موردی که به او ولایت داده شده ولایت

دارد^۲.

علاوه بر این بر فرض صحت آنچه بیان فرمودمانند [که تنها راه انعقاد ولایت منحصر به نصب از مقام بالاست] باز به خاطر ضرورت وجود حکومت حق برای جامعه و عدم جواز تعطیل آن در هیچیک از اعصار، حکم به ضرورت تعیین حاکم واجد شرایط قهراً کاشف از نصب است حتی اگر هیچ دلیلی در مقام اثبات وجود نداشته باشد و یا در دلالت همه آنها مناقشه وارد گردد.

ولکن ممکن است به وسیله اقامه دلایل بسیاری که بر صحت انتخاب حاکم توسط مردم دلالت دارد به این مبنی خدشه وارد کرد، منتهی در طول نصب و در صورت عدم ثبوت آن.

طبیعی است در این صورت قبل از انتخاب صرفاً صلاحیت و شأنت ثابت می‌گردد نه بیش از آن. و در صورتی که ثابت شود شارع حکیم بر انتخاب نیز صحه گذاشته، در این صورت امام واجد شرایطی که توسط مردم انتخاب شده، در وجوب اطاعت و حرمت مخالفت، همانند امام منصوب است.

اکنون لازم است در دلالت آنچه به عنوان دلیل برای نصب فقیه در عصر غیبت به آن استناد شده بحث نمود، آنگاه اگر بر نصب فقیه و ولایت بالفعل وی، دلالت داشت، سخن تمام است والا قهراً نوبت به انتخاب امت می‌رسد که لازم است قبل از پرداختن به بررسی اینگونه ادله به دو نکته اساسی توجه نمود.

نکته اول: احتمالات مختلف در چگونگی ولایت فقهای یک عصر در مقام

ثبوت:

بحث از نصب عام فقها در عصر غیبت، اثباتاً متوقف بر صحت آن در مقام ثبوت^۳ است، ولیکن صحت چنین امری ثبوتاً مورد خدشه واقع شده، بدین گونه که اگر در یک زمان فقهای بسیاری واجد شرایط باشند، پنج احتمال در ارتباط با منصوب بودن آنان وجود دارد:

احتمال اول: همه فقهای واجد شرایط یک عصر به صورت عام استغراقی از جانب ائمه علیهم‌السلام منصوب باشند، که در این صورت هر یک از آنها بالفعل و مستقلاً دارای

۲. عوائد/۱۸۵.

۳. مقام ثبوت، بحث از امکان وجود چیزی است که آیا به طور کلی چنین مسئله‌ای تصور امکان و یا صحت وجود دارد یا نه، و پس از ثبوت، در مرحله اثبات از این بحث می‌شود که برای این مسئله آیا دلیلی وجود دارد یا نه؟ (مقرر).

ولایت بوده و به صورت مستقل حق اعمال ولایت و حاکمیت دارند.

احتمال دوم: همه آنها به نحو عموم ولایت دارند، اما اعمال ولایت جز برای یکی از آنها جایز نیست.

احتمال سوم: فقط یکی از آنها منصوب به ولایت باشد.

احتمال چهارم: همه منصوب به ولایت باشند، لکن اعمال ولایت هریک از آنان مقید به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگران باشد.

احتمال پنجم: اینکه مجموعه آنها من حیث المجموع به ولایت منصوب باشند که در واقع همه آنها به منزله امام واحد هستند که واجب است در اعمال ولایت با یکدیگر توافق و هماهنگی کنند. البته نتیجه این دو احتمال [احتمال چهارم و پنجم] چنانچه روشن است، یکی است.

اشکالات وارده بر هر یک از احتمالات: اشکالی که بر احتمال اول وارد می شود، این است که اینگونه نصب بر شارع حکیم قبیح است، چرا که اختلاف نظر فقها غالباً در استنباط احکام و در تشخیص حوادث روزانه و موضوعات مورد ابتلای جامعه، بویژه در امور مهمه‌ای نظیر جنگ و صلح با سایر فرقه‌ها و دولت‌ها که به طور طبیعی نظرات در آن مختلف است، مورد تردید و انکار نیست. پس در صورتی که همه به ولایت منصوب و والیهای بالفعل جامعه باشند، و بخواهند فکر و سلیقه خود را اعمال کنند، هرج و مرج و نقض غرض لازم می آید، زیرا یکی از غرضهای اساسی حکومت، حفظ نظام و وحدت کلمه است و ما پیش از این روایاتی که دلالت بر این معنی داشت از نظر گذرانندیم که از آن جمله روایت منقول از غرر و درر از امیرالمؤمنین (ع) بود که فرمود: «الامامة نظام الامة» خداوند امامت را برای نظام و انسجام امت قرار داد.

علاوه بر آن روایات بسیار زیادی بر بطلان این احتمال وجود دارد، که از آن جمله روایات زیر است:

- ۱- در غرر و درر آمده است: «شركت در حکومت به اضطراب کشیده خواهد شد»^۵.
- ۲- در روایت علل- که قسمتی از آن در دلیل سوم از ادلة لزوم حکومت گذشت- از امام رضا (ع) نقل شده که فرمود:

۴. غرر و درر ۱/۲۷۴، حدیث ۱۰۹۵.

۵. الشركة فی الملک تؤدی الی الاضطراب. غرر و درر ۲/۸۶، حدیث ۱۹۴۱.

«اگر گفته شود چرا دو امام یا بیشتر در زمان واحد نمی‌توانند بر مردم زمین حکومت رانند؟ گفته می‌شود به دلایلی چند:

یکی اینکه: شخص واحد، کار و تدبیر وی دچار اختلاف نمی‌شود، اما دو نفر کار و تدبیرشان متفق نخواهد شد. و این بدان جهت است که ما دو نفر را نمی‌یابیم مگر اینکه همت و اراده آنان بایکدیگر مختلف است. پس هنگامی که دو نفر امام باشند، آنگاه تصمیم و اراده و تدبیر آنان باهمدیگر مختلف باشد و هر دو واجب‌الاطاعه باشند، هیچیک از آنان اولی به اطاعت از دیگری نیست، و در این ارتباط است که در میان خلق اختلاف و تشاجر و فساد به وجود می‌آید.

و هیچکس نیز از یکی از آنها اطاعت نمی‌کند، مگر اینکه نافرمانی دیگری رانموده است، پس معصیت، اهل زمین را فرا می‌گیرد، آنگاه برای آنان هیچ راهی به اطاعت و ایمان نیست، و در آن صورت اینان در این اختلاف وارد نشده‌اند مگر از جانب ایجاد کننده و سازنده‌ای که باب اختلاف و تشاجر را بر روی آنان گشوده و آنان را به اطاعت از دو امام مختلف مأمور کرده است.

و دیگر اینکه: اگر دو امام وجود داشت هر یک از دو نفر که باهم به نزاع برخاسته‌اند می‌تواند به نزد امام دیگری غیر از امامی که رفیقش برای رفع نزاع به وی مراجعه کرده مراجعه کند، آنگاه هیچیک از آن دو ملزم نیست که از رفیقش پیروی کند. و در این ارتباط حقوق و احکام و حدود ضایع می‌گردد.

دیگر اینکه: هیچیک از دو امام به سخن گفتن و حکومت راندن و امر و نهی سزاوارتر از دیگری نیست، پس هنگامی که وضع، این چنین باشد، بر هر دو واجب است آغاز سخن کنند و هنگامی که در امامت هر دو مثل هم باشند، هیچیک از این دو نمی‌تواند در سخن از دیگری پیشی گیرد.

پس اگر برای یکی از آنها سکوت جایز باشد بر دیگری نیز نظیر وی سکوت جایز است، و هنگامی که هر دو می‌توانند سکوت کنند، حقوق و احکام باطل و حدود الهی معطل و مردم بی‌رهبر می‌مانند بدانسان که گویا امام و رهبری برای آنان نیست»^۶.

۶. فی رواية العلل عن الرضا(ع): فان قال: فلم لا يجوز ان يكون في الارض امامان في وقت واحد او اكثر من ذلك؟ قيل: لعل: منها: ان الواحد لا يختلف فعله و تدبيره و الاثني لا يتفق فعلهما و تدبيرهما. و ذلك اننا نجد اثنين الا مختلفي الهمم و الارادة. فاذا كانا اثنين ثم اختلف همهما و ارادتهما و تدبيرهما و كانا كلاهما مفترضى الطاعة لم يكن احدهما اولى بالطاعة من صاحبه، فكان يكون في ذلك اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد، ثم

درباره سند این روایت، پیش از این بحث شد، مراجعه گردد. از مضمون آن نیز آثار صداقت و حقیقت آشکار است. چرا که می‌بینیم چه بسیار خونهای محترمی که ریخته و چه آبروهایی که هتک و چه مصالحی که در اثر اختلاف رهبران بایکدیگر، معطل مانده است. اگرچه رهبران شخصاً افراد مقدس و منزهی بودند. چنانچه این معنی بر کسانی که دارای بینش و اطلاع از حوادث تاریخی هستند، پوشیده نیست.

۳- در صحیحة حسین بن بی‌العلاء آمده است که گفت به امام صادق (ع) عرض کردم: «آیا زمین بدون امام است؟ فرمود: نه. عرض کردم آیا دو امام می‌توانند باشند؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت است»^۷.

۴- در کتاب بحار از صدوق در کمال الدین به سند صحیح از ابن ابی‌یعفور روایت شده که وی از امام صادق (ع) سؤال کرد:

«آیا زمین بدون امام وا گذاشته می‌شود؟ فرمود: نه. گفتم: آیا دو امام دارد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت است»^۸.

۵- باز در بحار از صدوق در کمال الدین به سند موثق از هشام بن سالم روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم:

«آیا دو امام در یک زمان می‌توانند باشند؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت و پیرو دیگری است و آن یک گویا و ناطق است و امامت رفیق خود را به عهده دارد و اما اینکه دو امام ناطق در یک زمان وجود داشته باشد اینگونه

لا يكون احدهما لاجل الا وهو عاص للاخر، فتعم المعصية اهل الارض، ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل الى الطاعة والايمن و يكونون انما اتوا في ذلك من قبل الصانع الذي وضع لهم باب الاختلاف والتشاجر اذا مرهم باتباع المختلفين. ومنها: انه لو كانا امامين كان لكل من الخصمين ان يدعوا الى غير ما يدعوا اليه صاحبه في الحكومة ثم لا يكون احدهما اولى بان يتبع من صاحبه، فتبطل الحقوق والاحكام والحدود. ومنها: انه لا يكون واحدا من الحجتين اولى بالنطق والحكم والامر والنهي من الاخر. فاذا كان هذا كذلك وجب عليهما ان يبتدئا بالكلام وليس لاحدهما ان يسبق صاحبه بشئ اذا كانا في الامامة شرعاً واحداً. فان جاز لاحدهما السكوت جاز السكوت للاخر مثل ذلك و اذا جاز لهما السكوت بطلت الحقوق والاحكام و عطلت الحدود و صار الناس كأنهم لا امام لهم. (عيون اخبار الرضا ۱۰/۲، باب ۲۴، حديث ۱. و علل الشرايع ۱/۲۵۴، باب ۱۸۲، باب علل الشرايع، حديث ۹).

۷. صحیحة حسین بن بی‌العلاء: قلت لابی عبدالله (ع) تكون الارض ليس فيهما امام؟ قال: لا. قلت: يكون امامان؟ قال: لا و الا واحدهما صامت. کافی ۱/۱۷۸، كتاب الحجّة، باب ان الارض لا تخلو من حجة، حديث ۱.
۸. عن ابن ابی‌یعفور انه سأل ابا عبدالله (ع) هل يترك الارض بغير امام؟ قال: لا. قلت: فيكون امامان؟ قال: لا الا واحدهما صامت. (بحار ۱۰/۲۵۶، كتاب الامامة، باب انه لا يكون امامان في زمان واحد، حديث ۲).

نیست»^۹.

۶- و باز بهار از بصائر الدرجات به سند خویش از عبید بن زراره روایت نموده که گفت به امام صادق (ع) عرض کردم:

«آیا زمین بدون امام رها می‌گردد: فرمود: نه، گفتم می‌شود در زمین دو امام باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد و سخن نگوید و امام اولی سخن بگوید و امام همواره امام پس از خود را می‌شناسد»^{۱۰}.

۷- در صحیح مسلم به سند خویش از ابی سعید خدری روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هنگامی که با دو خلیفه بیعت شد، آخرین آن دو را بکشید»^{۱۱}.

و روایات دیگری از این قبیل.

از سوی دیگر امیرالمؤمنین (ع) با همه کرامتهای سرشار و فضایل آشکاری که داشت، در زمان پیامبر اکرم (ص) همواره تابع امر و نظر وی بود و هرگز بدون اجازه آن حضرت در امور دخالت نمی‌کرد.

و نیز سیدالشهدا (ع) در عصر امام حسن مجتبی (ع) اینگونه بود. و در خیر عمران بن حصین، از پیامبر اکرم (ص) آمده بود که می‌فرمود:

«...از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم و او ولی هر

مؤمن است پس از من»^{۱۲}.

که در اینجا پیامبر اکرم (ص) ولایت را برای حضرت علی (ع) پس از خویش قرار داده است.

بر این اساس هنگامی که ولایت دو امام معصوم در یک زمان با وجود عصمت آنان صحیح

۹. عن هشام بن سالم قال: قلت للصادق (ع) هل تكون امامان في وقت؟ قال: لا الا ان يكون احدهما صامتا مأموما لصاحبه والاخر ناطقا اماما لصاحبه. و اما ان يكون امامين ناطقين في وقت واحد فلا. بهار الانوار ۱۰۶/۲۵، باب انه لا يكون امامان في زمان واحد، حديث ۳.

۱۰. عن عبید بن زرارة، قال: قلت لابی عبدالله (ع): ترک الارض بغیر امام؟ قال: لا، قلنا تكون الارض و فیها امامان؟ قال: لا الا امامان احدهما صامت لا يتكلم، ويتكلم الذي قبله. والامام يعرف الامام بعده. (بهار الانوار ۱۰۷/۲۵، باب انه لا يكون امامان في زمان واحد، حديث ۶).

۱۱. عن ابی سعید الخدری، قال: قال رسول الله (ص) اذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الاخر منهما.

صحیح مسلم ۱۴۸۰/۳ کتاب الاماره، باب ۱۵، حدیث ۱۸۵۳.

۱۲. عن البنی (ص) ... ماتریدون من علی؟ ان علیاً منی وانا منه، و هو ولی کل مؤمن من بعدی. (سنن ترمذی ۲۹۶/۵، باب ۸۲، از ابواب مناقب، حدیث ۳۷۹۶).

نیست، پس چگونه امامت و ولایت مطلقه بالفعل برای مثلاً ده نفر از فقها در زمان واحد بر امت واحد، صحیح است؟! چگونه است که در آسمان و زمین اگر به جز خداوند یکتا خدایانی می‌بودند، به فساد کشیده می‌شد، ولی تعدد رهبری در سلطه‌های بشری جامعه را به فساد نمی‌کشاند؟!

نکته دیگر اینکه مجرد قرار دادن شرط اعلیّت در والی- بنا بر اینکه قائل بدان شویم- باز این محذور (تعدد رهبری) را برطرف نمی‌کند- چرا که ممکن است دو نفر یا بیشتر از فقها در درجات علمی مساوی باشند و به علاوه نظر مردم و نیز اهل خبره در تشخیص اعلیّ متفاوت است، چنانچه در عصر ما نیز این اختلاف مشاهده می‌گردد و اختلاف در تشخیص اعلیّ نمی‌تواند به نظریه ضرورت انتخاب رهبر خدشه وارد کند، چرا که ملاک انتخاب، نظر اکثریت (بر مبنای شرایط رهبری) است که بیان آن در فصلهای آینده خواهد آمد. خلاصه کلام اینکه تعدد رهبری و متفرق بودن مراکز تصمیم‌گیری در یک زمان با توجه به اختلاف نظرها زیانش بسیار زیاد و شکننده است، بویژه در مواقع و شرایط حساس و به هنگام تشنج اجتماعی و جنگ و قتال. پس قرار دادن والیهای متعدد بالفعل به صورت مستقل، برای زمان واحد و منطقه واحد، کمک به تنازع و درگیری است و چنین عملی از قانونگذار و شارع حکیم، صحیح و شایسته نیست.

آری اگر دخالت فقها فقط منحصر به مسائل محدود و امور جزئی محلی باشد، نظیر مشخص کردن قیم برای فرزندان یتیم و دیوانگان- چنانچه شاید مانوس به ذهن اکثر افراد در گذشته از مفهوم ولایت فقیه همین معنی بوده است- ممکن است بتوان گفت با تعدد آنان نزاع و مشاجره‌ای به وجود نمی‌آمده است، و لکن محل بحث ما در اینجا تصدی همه شئون حکومت در جامعه اسلامی و ترسیم خطوط کلی سیاست همه مردم و شهرها، توسط فقیه است. و در چنین چشم‌اندازی ضرر و زیان تعدد مرکز تصمیم‌گیری بسیار واضح و آشکار است و باید فرض موضوع بحث را بسیار گسترده‌تر، به گستردگی تمام نفوس و کشورهای اسلامی در نظر گرفت.

اینها همه مربوط به احتمال اول [یعنی نظریه نصب و ولایت بالفعل داشتن همه فقها در عصر غیبت] بود.

اشکال احتمال دوم: بر احتمال دوم [یعنی اینکه همه فقها منصوب باشند، لکن فقط یکی از آنها حق اعمال ولایت داشته باشد] این اشکال وارد می‌شود که اولاً: فقیهی که حق ولایت دارد از بین سایرین چگونه معین می‌گردد؟ اگر هیچ راهی برای تعیین آن وجود

نداشته باشد، در این صورت جعل ولایت لغو، و این عمل، عمل قبیحی است. و اگر تعیین آن به وسیله انتخاب امت یا اهل حل و عقد، یا توسط مجموع فقها که از بین خود یکی را انتخاب می‌کنند، باشد در این صورت باز ملاک و معیار انتخاب در تعیین والی اعتبار یافته و واجب است والی براساس این معیار از بین سایرین مشخص شود. مگر اینکه گفته شود برای مشروعیت ولایت و منتهی شدن آن به خداوند متعال نصب نیز لازم است، که در این صورت نصب برای مشروعیت ولایت است، و انتخاب برای تعیین والی بالفعل برای تصدی مسئولیت حکومت. ولی در جواب می‌گوییم اولاً در هر صورت غیر شخص منتخب مستقلاً حق دخالت در مسائل سیاسی-اجتماعی جامعه را ندارد، چنانچه فرض مسئله نیز اینگونه بود. [پس مجرد نصب بدون انتخاب برای اعمال ولایت کافی نیست].

ثانیاً جعل ولایت برای سایر فقها طبق این فرض عمل لغو و قبیحی است بله شأنیت و صلاحیت [احراز این مقام] برای همه آنان ثابت است.

اشکال احتمال سوم: بر احتمال سوم [که منصوب به ولایت فقط یکی از فقها باشد] این اشکال وارد می‌شود که «فقیه دارای ولایت بالفعل» از بین همه فقها چگونه معین می‌شود؟ اگر راهی برای تعیین وی وجود نداشته باشد چنین جعلی لغو و قبیح است. و اگر به وسیله انتخاب معین می‌گردد، در این صورت نصب لغو و امامت در واقع به وسیله انتخاب مشخص شده است. مگر اینکه به گونه‌ای بین این دو راجع نماییم. [و بگوییم هر دو لازم است، نصب برای مشروعیت و انتخاب برای تعیین والی بالفعل]. چنانچه پیش از این گفته شد.

اگر گفته شود: حکومت بالفعل جامعه برای اعلم فقها متعین است. در جواب باید گفت: اولاً ممکن است دوشخص یا اشخاص متساوی در علم و فضیلت وجود داشته باشند.

ثانیاً مردم و نیز اهل خیره در بسیاری از موارد در تشخیص اعلم دچار اختلاف می‌شوند و در نتیجه رهبران متعدد بالفعل برای یک زمان و یک منطقه به وجود می‌آید و وحدت و انسجام حاصل نمی‌گردد و بلکه نظام مختل می‌شود، چنانچه پیش از این بحث آن گذشت، پس راهی به غیر از این وجود ندارد که قائل به لزوم انتخاب شده و فقیه منتخب اکثریت مردم را برای ولایت بالفعل جامعه معین نماییم و این نکته‌ای است شایان توجه.

اشکال احتمال چهارم و پنجم: بر احتمال چهارم و پنجم [یعنی بر منصوب بودن همه فقها و اعمال ولایت توسط یکی از آنها با هماهنگی سایرین، و یا اعمال ولایت همه آنها

به صورت شورای هماهنگ با هم] نیز این اشکال وارد می‌شود که اینگونه اداره حکومت مخالف سیره عقلا و متشرعه است و از مسائلی است که تا کنون کسی قائل به آن نشده است. من در مجلس خبرگان^{۱۳}، ابتدای امر، مدافع این نظر بودم، اما پس از تأمل و تعمق بیشتر این معنی برایم روشن گردید که اداره شئون امت بویژه در شرایط حساس و مهم بر وحدت مرکز تصمیم‌گیری توقف دارد، در بیشتر موارد، تعدد مراکز موجب پایمال شدن بسیاری از مصالح می‌گردد و پیش از این در کلام امیرالمؤمنین (ع) نیز خواندیم که فرمود: «شرکت در حکومت به تزلزل و اضطراب کشیده خواهد شد»^{۱۴}.

و خداوند تبارک و تعالی نیز پیامبر خویش را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «و شاورهم فی الامر، فاذا عزمت فتوکل علی‌الله»^{۱۵} در امر (مسائل اجتماعی- حکومتی) با آنان (مسلمانان) مشورت کن، و هنگامی که بر انجام کاری تصمیم گرفتی به خداوند توکل نما. در این آیه شریفه عزم و تصمیم نهایی به پیامبر اکرم (ص) واگذار شده است و در اینجا نکته‌ای است شایان تأمل.

خلاصه کلام اینکه: نصب فقها در عصر غیبت توسط ائمه علیهم السلام به گونه‌ای که به مجرد نصب ولایت بالفعل برای آنان ثابت گردد، با تمام احتمالات پنجگانه‌ای که خواننده شد، در مرحله ثبوت قابل خدشه است و هنگامی که در مرحله ثبوت چنین نصبی صحیح نباشد، دیگر نوبت به بحث در مرحله اثبات نمی‌رسد. بلی، صحیح است که فقها از سوی ائمه علیهم السلام برای احراز چنین مقامی پیشنهاد شده باشند، تا امت به گرد دیگران نگردند و به آنان روی بیاورند و یکی از آنان را انتخاب کرده و، امور خود را به وی واگذار کنند و او را بالفعل و الی و حاکم خویش قرار دهند.

بر امت نیز واجب است که به چنین انتخابی اقدام نمایند، چرا که این کار یکی از مهمترین فرایض و واجبات است و ترک آن از شدیدترین گناهان محسوب می‌شود، و تعطیل حکومت، تعطیل حقوق و حدود و احکام و تسلط کفار و تجاوزگران بر حقوق و شئون

۱۳. هنگامی که استاد- حفظه‌الله- در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی را به عهده داشتند.

۱۴. الشركة فی الملک تؤدی الی الاضطراب. غرر و درر ۸۶/۲، حدیث ۱۹۴۱.

۱۵. آل عمران (۳) ۱۵۹.

مسلمانان را به دنبال دارد.

توضیح این مطلب و استدلال بر این نقطه نظر در مباحث بعدی به تفصیل خواهد آمد.

نکته دوم: تصدی ولایت توسط هر یک از فقها به عنوان واجب کفایی:

نکته دیگر اینکه اگر ما قائل شویم که جمیع فقهای واجد شرایط در عصر غیبت از سوی ائمه معصومین^(ع) به ولایت منصوب هستند، مقتضای آن جواز و بلکه وجوب تصدی مقام ولایت و حکومت از سوی فرد فرد آنان به صورت واجب کفایی است، بدین گونه که هر یک باید امور قضاوت و اجرای حدود و تعزیرات و تصرف در اموال افراد غایب و ناتوان و قرار دادن سرپرست برای آنان و به عهده گرفتن امور ازدواج و طلاقشان و نیز مطالبه مالیاتهای اسلامی از قبیل خمس و زکوة و جزیه و امثال آن را به عهده بگیرد.

بلکه وظایفی نظیر جهاد ابتدایی برای دعوت به اسلام- طبق آنچه ما بدان نظر داشتیم- علاوه بر جهاد دفاعی و آماده کردن مقدمات از قبیل سپاه و امکانات و نیز عقد قرارداد و معاهدات با سایر امتهای و مسائل دیگری از این قبیل که از شئون حکومت محسوب می گردد به عهده اوست. از سوی دیگر بر امت مسلمان نیز واجب است که از فرد فردشان اطاعت داشته و تسلیم آنان باشد، اگرچه در مسائل فقهی مقلد او نباشد، بلکه بر هر یک از فقها نیز واجب است در مواردی که یکی از آنان به چیزی حکم نمود از او اطاعت کند و تراحم با وی جایز نیست، زیرا تخلف از حکم کسی که امام معصوم او را والی بالفعل قرارداده و برای این جهت او را منصوب کرده جایز نیست، چنانچه تراحم با وی نیز جایز نیست. پس در صورتی که یکی از آنها در حادثهای حکم به چیزی نمود، حکم نمودن برخلاف آن برفقیه دیگر جایز نیست. و هنگامی که نیازهای مالی حکومت اسلامی را یکی از آنان اداره می کند برای دیگران، گرفتن مالیات بدون اجازه وی جایز نیست و مزاحمت در امور مالی از شدیدترین مزاحمتهاست، چنانچه مخفی نیست.

همه اینها در موردی است که سایر فقها اذعان و اعتراف داشته باشند که حاکم متصدی امور، واجد شرایطی که شرع آن را در والی معتبر دانسته، می باشد.

و اما در صورتی که اعتراف به صلاحیت وی نداشته باشند، اطاعت از وی قهراً بر آنان واجب نیست، اگرچه ممکن است گفته شود که تجاهر و تظاهر به مخالفت با وی نیز حرام است.

مخفی نماند که تشاجر و اختلاف و اختلال نظام و از دست رفتن مصالح مهم نیز از همین جا نشأت می گیرد و این فرض کم و کوچکی نیست، چرا که بسیاری از ما، در

قضاوتها پیمان نسبت به دیگران دچار خطا و اشتباه می‌شویم، یا اینکه هواها بر شخص غلبه نموده و در عمق ذات خویش از یک نوع خودخواهی و بی‌اعتنایی و تحقیر و حسادات نسبت به دیگران بی‌نصیب نمی‌باشد و بروی بسیارگران می‌آید که تسلیم فردی همانند خویش گردد و از وی پیروی و اطاعت نماید، مگر آن کسانی که خداوند متعال، آنان را از افتادن در این دام بازداشته باشد.

اما اگر ما به خاطر خدشه در منصوب بودن عموم فقها به ولایت بالفعل ثبوتاً و یا اثباتاً بدین معنی قائل شویم که همه فقها در عصر غیبت ولایت بالفعل ندارند و بگوییم که تنها فقیه واجد شرایط صلاحیت و اهلیت ولایت را دارد و از دیگران برای این منصب اصلح است و بگوییم روایاتی که در فضل علما و فقها وارد شده چیزی علاوه بر صلاحیت و پیشنهاد آنان برای مقام ولایت را دارا نیست و در نتیجه بدین معنی قائل شویم که ولایت بالفعل آنان به وسیله انتخاب امت در یک مرحله یا دو مرحله تحقق می‌پذیرد، پس در این فرض به ناچار والی بالفعل در میان فقها کسی است که امت او را انتخاب می‌کنند و امانت الهی را به دست وی می‌سپارند. در این هنگام او سزاوار تصدی شئون ولایت بالفعل جامعه است و دیگران اگرچه واجد شرایط باشند، مگر با اجازه و زیر نظر وی نمی‌توانند در مسائل دخالت کنند و در این ارتباط هیچ فرقی بین امور مالی و غیر مالی و امور کلی و جزئی نیست.

طبق این فرض، آنگاه که امت به اختیار خویش امر ولایت را به کسی واگذار کند بالطبع خود نیز مدافع و نیروی اجرایی وی خواهد شد و در نتیجه ولایت استحکام می‌یابد و نظام انسجام می‌گیرد و فساد دفع و نااهلان از دستگاه حکومت طرد می‌گردند. و نیز امت می‌توانند در صورتی که حاکم منتخب، شرایط رهبری را فاقد شد یا اینکه از وظایف خود که در فصلهای آینده به تفصیل بحث آن خواهد آمد، تخلف ورزید، وی را از حکومت عزل کنند.

به طور خلاصه طبق این فرض امر ولایت بالفعل، به دست امت است، اگرچه بر آنان واجب است که در مقام انتخاب رهبر، شرایطی را که شارع مقدس در حاکم اسلامی معتبر دانسته از قبیل فقاہت و غیره رعایت کنند. بلی، در صورتی که مردم، عمل به این فریضه مهم را ترک کنند، و در جهت انتخاب حاکم صالح تلاش نمایند، ممکن است چنانچه پس از این بحث آن خواهد آمد، قائل شویم که فقهای واجد شرایط از باب حسب^{۱۶}، انجام امور

۱۶. امور حسبیه به اموری گفته می‌شود که شارع مقدس به تعطیل ماندن و ترک آنها راضی نیست و باید این گونه امور در جهت رفع مشکلات مردم برای رضای خداوند در جامعه تحقق یابد. این مبحث به صورت بحثی مستقل در بخش ششم کتاب (جلد سوم) مطرح شده است (مقرر)

معطله را به عهده بگیرند. چرا که امور حسبیه منحصر به امور جزئی نظیر حفظ اموال شخص غایب و ناتوان نیست، بلکه امور اجتماعی-عمومی را نیز شامل می‌گردد، چنانچه بحث آن خواهد آمد.

در هر صورت ولایت و حکومت در عصر غیبت منحصر به فقیه جامع‌الشرایط است، یا به صورت نصب عمومی [از جانب ائمه معصومین^(ع)] و یا با انتخاب از سوی امت یا به صورت به دوش گرفتن وظایف حسبیه در صورت نبودن آن دو [نصب و انتخاب]. پس در نتیجه با وجود فقیه جامع‌الشرایط پیشی گرفتن از وی بر دیگران جایز نیست، بلکه تن دادن به اوامر و نظرات وی واجب است، چرا که ما برای حاکم اسلامی هشت شرط گفتیم که همه آنها بر فقیه جامع‌الشرایط منطبق است.

دو مطلب قابل توجه

۱- بحث پیرامون دولتهای متعدد:

پیش از این گفته شد هنگامی که در یک زمان فقهای واجد شرایط متعدد باشند، پنج احتمال در ولایت آنان وجود دارد که مقتضای هریک از آن احتمالات مورد بررسی قرار گرفت. اما اگر گفته شود: آیا امکان ندارد حکم خداوند را بیش از یک فقیه اقامه نماید، لکن گستره حکومت هریک از آنان در عشیره و قبیله خاص و یا کشور به‌خصوصی باشد. بدین گونه که دولتهای کوچک اسلامی مستقل در کشورهای مختلف تشکیل گردد و رهبری هریک از آنها را فقیهی به عهده داشته باشد و در صورت لزوم بین آنها روابط و هماهنگی‌هایی برقرار گردد؟ و بلکه با توجه به گستردگی کشورها و دوری آنها از یکدیگر و تعدد خصوصیات قومی و تباین مذاهب، عاداتها، زبانها و... با یکدیگر، اجماع و اجتماع همه مسلمانان در یک زمان بر یک امام و رهبر واحد بسیار مشکل است. و این ششمین احتمال در این زمینه می‌تواند باشد. احتمالی که نظیر آن در صدر اسلام به وقوع پیوسته است. طبری در وقایع سال چهارم هجرت، مطالبی در این زمینه دارد که عین عبارتهای او، این‌گونه است:

«و در این سال (سال چهارم هجری) چنانچه نقل کرده‌اند، بین علی^(ع) و معاویه پس از مکاتباتی که بین آنان رد و بدل گردید، پیمان آتش‌بس برقرار شد... معاویه به علی^(ع) نوشت: «اگر خواستی عراق برای تو باشد و شام از آن من، و شمشیر از سر این امت برداشته شود و خونهای مسلمانان تا این حد ریخته نشود» پس آن دو به این قرارداد رضایت داده و این‌گونه عمل کردند، آنگاه

معاویه مأمورین خود را به شام و اطراف آن گسیل داشت و مالیات و خراج آن را جمع‌آوری کرد و علی^(ع) نیز مالیات عراق را گردآوری نمود و سپاهیان خود را به اطراف و اکناف آن اعزام داشت.^{۱۷}

از سوی دیگر، برخی از فقها نیز در برخی شرایط، این گونه تعدد حکومت را جایز شمرده‌اند، چنانچه از عبدالقاهر بغدادی نقل شده که گفت:

«اصحاب ما می‌گویند: در یک زمان وجود دو امام واجب‌الاطاعة جایز نیست، در هر زمان امامت برای یک نفر منعقد می‌گردد و دیگران زیر پرچم او باید باشند، و اگر دیگران بدون سبب و علتی که موجب عزل او باشد، بروی خروج کردند، از بغات محسوب می‌گردند، مگر اینکه بین دو کشور دریایی فاصله باشد به گونه‌ای که نتوانند اهل هر یک از دو کشور نصرت و یاری خود را به دیگری برسانند، که در این صورت جایز است برای اهالی هر یک از کشورها که با فردی از اهالی همان ناحیه عقد امامت برقرار کنند. و دسته‌ای از طایفه کرامیه معتقدند که: جایز است در یک زمان دو امام و یا بیشتر وجود داشته باشند.^{۱۸}»

و از امام الحرمین جوینی نقل شده که در کتاب الارشاد می‌نویسد:

«اصحاب ما معتقدند که پیمان رهبری بستن با دو نفر در دو طرف عالم صحیح نیست... اما به نظر من پیمان رهبری بستن با دو نفر در یک سرزمین که محدوده رهبری آنان با یکدیگر تداخل و برخورد داشته باشد جایز نیست و اجماع نیز بر این معنی منعقد است.

و اما در صورتی که منطقه‌ها از یکدیگر دور باشد و موانع مختلف دو امام را از یکدیگر دور نموده باشد، برای این احتمال [وجود دو امام در یک زمان] زمینه‌ای وجود دارد و این از موارد نهی شده خارج است.^{۱۹}»

اما در پاسخ این احتمال باید گفت: وجود دولتهای کوچک، هیچ اشکالی ندارد در صورتی که مجموعه آنها زیر نظر یک رهبر و حکومت واحد به کار و فعالیت خود ادامه دهند و آن رهبر واحد پراکندگیهایشان را برطرف، و ارتباط بین مجموع آنها را محکم و در شرایط لازم یک حکم و دستور عمومی را به همه آنان ابلاغ نماید، به گونه‌ای که همه آنها

۱۷. تاریخ طبری ۳۴۵۲/۶.

۱۸. نظام‌الحکم و الشریعة و التاريخ الاسلامی ۳۲۲/.

۱۹. نظام‌الحکم و الشریعة و التاريخ الاسلامی ۳۲۶.

یک دولت مقتدر واحد به حساب بیایند که هر دولت کوچکی پشتوانه دولت دیگر به شمار آید، نظیر ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی [که از چند ایالت و جمهوری کوچکتر تشکیل شده است].

و اما تعدد حکمرانان مستقل در رأی و اراده، در همه امور، بدون یک رهبری واحد که امور آنان را منظم و اختلافاتشان را برطرف کند، همواره زمینه یک اختلاف و پراکندگی را در آنان باقی می‌گذارد.

آیا ملاحظه نمی‌فرمایید که خداوند متعال برای هر انسان، دو گوش شنوا و دو چشم بینا و دو دست و دو پا و اعضا و جهازات مختلف قرار داده که هر یک کار خود را انجام می‌دهند، اما فوق همه اینها برای وی، یک سر و یک عقل قرار داده که همه را کنترل می‌کند و یک زبان که خواستها و منویات او را بازگو می‌نماید؟ امام نیز سر و عقل تدبیر کننده و زبان گویای امت است.

آیا به یاد نداریم، آنگاه که اجانب و استعمارگران در صدد برآمدن مسلمانان را ناتوان و خوار نموده و بر شهرها و منابعشان سلطه یابند، آنان را تکه پاره نموده و به دولتهای کوچک که دچار اختلافات ناسیونالیستی و طایفه‌گی و لغوی هستند، گرفتار نمودند، تا جایی که یکی از رهبران انگلیسی، جمله معروف خود: «فرق تسد» - تفرقه بینداز و حکومت کن - را به عنوان یک اصل در سیاست استعماری انگلیس مطرح می‌کند. و از همین جاست که دانسته می‌شود وحدت همواره، همزاد و همراه قوت و پیروزی، و تفرقه و تعدد، همیشه جایگاه ضعف و سستی جامعه است.

از سوی دیگر، اخبار و روایاتی که بر وجوب وحدت امام حکم می‌نمود - و تعداد زیادی از آنها پیش از این خوانده شد - طبق اطلاق خود، اینگونه تعدد امامت را نیز نفی می‌کند که می‌توان بدان مراجعه نمود.

اما آنچه از طبری نقل شد که امیرالمؤمنین (ع) به تقسیم حکومت بین خود و معاویه رضایت داده بر فرض صحت آن، این جریان پس از جنگهایی بود که بین آن دو، روی داد و سپاهیان آن حضرت (ع) از رفتن به جبهه جنگ کوتاهی ورزیدند، و گرنه آن حضرت چنانچه از نامه‌ها و خطبه‌های وی استفاده می‌گردد، هرگز به حکومت معاویه راضی نبود. و اجماع همه امت در یک مرحله برای تعیین امام واحد با توجه به دوری کشورها از یکدیگر و گستردگی شهرها اگر چه دارای مشکلاتی است، اما می‌توان با انتخابات در دو مرحله یا چند مرحله این مشکل را برطرف کرد. بدینگونه که مردم در یک مرحله خبرگان

خویش را انتخاب کنند و رهبر کل توسط خبرگان که برای این جهت اعزام شده‌اند مشخص شود

همه اینها در صورت وجود قدرت و داشتن امکان [در جهت تشکیل حکومت واحد اسلامی] است، و گرنه بر فرض عدم امکان تشکیل دولت اسلامی واحده که فراگیر همه مسلمانان باشد، تشکیل دولت و یا دولتهای کوچک بلا اشکال است، چرا که تشکیل یک دولت کوچک یا تشکیل دولتهای کوچک بر اساس موازین اسلام از مهمل گذاردن امور و واگذاردن آن در اختیار طاغوتها و ستمگران و اشرار اولی است، پس در این صورت برای رفع ظلم و فساد، تشکیل اینگونه دولتها و حکومتها متعین می‌گردد، و این نکته‌ای است شایان توجه.

۲- بحث و گفتگو پیرامون سخن ابن طاووس (در باره ولایت فقیه در عصر غیبت):
بدان که مسئله ولایت فقیه و اقامه دولت حق، مطابق با موازین اسلام از بزرگترین مسائل اساسی در اسلام است، چرا که تحقق چنین حکومتی تنها وسیله حفظ بیضیه اسلام و نظام و کیان مسلمانان و اجرای قوانین و احکام اسلام و وسیله اجرای امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن است و واضح است که وجوب مقدمه (تشکیل حکومت) متناسب با اهمیت ذی‌المقدمه آن [اجرای قوانین و حفظ کیان اسلام] است.

اما فقهای ما- رضوان الله علیهم- باینکه ملاحظه می‌فرمایند که روایات مشهود آنان پر است از ارجاع امور بسیار زیاد به سلطان یا حاکم یا والی، و در آن از زندان یا بیت‌المال و امور دیگر مشابه اینها که از لوازم حکومت است بسیار یاد شده است، و خود نیز در کتابهای فقهی خویش در ابواب مختلف فقه طبق مضمون آن فتوا داده‌اند، لکن از بحث اساسی و گسترده در این زمینه [بحث از حکومت اسلامی به صورت مستقل] دست کشیده‌اند.
راز و رمز این نکته در این است که نظر علمای سنت در مسئله حکومت و شرایط حاکم، بسیار وسیع است و بیشتر آنان حکومتهای موجود در زمان خویش را حکومت حقیقی می‌پنداشتند [و به همین جهت در کتب فقهی خویش به صورت مستقل در زمینه مسائل حکومتی به بحث و کاوش پرداخته‌اند] ولی ما شیعه امامیه طبق اعتقادمان در عصر ظهور و حضور ائمه- علیهم‌السلام- حکومت را حق ائمه^(ع) دانسته و در عصر غیبت نیز به خاطر غیر مشروع دانستن حکومتهای وقت عموماً شیعیان و علمایشان پراکنده بوده و در نهایت تقیه به سر می‌بردند.

لذا از اینکه حکومت روزی به آنان باز گردد مأیوس بودند و گویا این بازگشت را به صورت امر ممتنعی می‌پنداشتند، و در چنین شرایطی بحث از حکومت و فروع مختلف آن و

شرایط حاکم اسلامی و سایر مباحث در این زمینه در نظر آنان مباحثی لغو و بیهوده و بی‌فایده بوده، و به همین جهت به جز برخی از فقهای ما، آن هم به صورت جنبی و نسبت به تصرفات در امور جزئی و محدود، بدان نپرداخته‌اند. از باب نمونه ملاحظه می‌فرمایید که شیخ اعظم انصاری - قدس سره - در کتاب مکاسب خویش به هنگام طرح مسئله تصرف در مال طفل، بحث مختصری نیز در ولایت فقیه دارند، پس گویا ولایت فقیه در نظر ایشان، نظیر ولایت پدر و پدر بزرگ نسبت به فرزند در دایره بسته و کوچکی محدود بوده و هرگز به ذهن آنان خطور نمی‌کرده که فقیه عادل نیز بتواند در مقابل دولتهای جائر مقتدر در کشورهای اسلامی حکومت و دولت تشکیل بدهد.

یأس فقهای ما از بازگشت حکومت به آنان و شدت تقیه در شیعیان تاجایی رسیده بود که ملاحظه می‌کنیم سید بن طاووس - قدس سره - هنگامی که می‌بیند حکومت مغول به او و به علمای شیعه روی آورده‌اند و دست آنان را برای ارشاد مردم و اجرای برخی از احکام باز گذاشته‌اند، این وضعیت را عنایتی از جانب خداوند متعال و یک نوع قدرتی برای خود که امام صادق^(ع) از آن خبر داده و مقدمه ظهور ولی امر (عج) و قیام آن حضرت است، یاد می‌کند.

ایشان در کتاب الاقبال در اعمال ماه ربیع‌الاول می‌فرماید:

«من در کتاب الملاحم - نوشته بطائنی - حدیثی از امام صادق^(ع) یافتم که در آن از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر^(ص) پس از زوال سلطنت بنی‌عباس، خبر داده است، شاید این حدیث اشاره به ما، و انعام و اکرام خداوند نسبت به ما باشد. این روایت را بطائنی بالفاظ آن از نسخه عتیقه‌ای که در کتابخانه (یا موزه) بارگاه امام کاظم^(ع) موجود است نقل می‌کند و عین آنچه ما مشاهده نموده و روایت می‌کنیم، این است:

«ابی بصیر از امام صادق^(ع) روایت نموده که گفت آن حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی برتر و گرمی‌تر و بزرگتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها بگذارد. گفت به آن حضرت عرض کردم: فدایت کردم، مرا به آنچه به آن آرامش می‌یابم آگاه کن. فرمود: ای ابامحمد، هرگز امت محمد، تا هنگامی که یک فرزند از بنی‌فلان حکومت داشته باشند، فرج نمی‌یابند تا آنکه حکومت آنان منقرض گردد. آنگاه خداوند از میان امت محمد، فردی از ما اهل‌بیت را می‌فرستد که [مردم را] به تقوا راهنمایی کرده و به هدایت عمل می‌کند و در حکومت خود رشوه نمی‌گیرد. به خدا سوگند، من او را به اسم و اسم

پدرش می‌شناسم. آنگاه پس از او کسی که گردنش کوتاه و چاق و دارای یک خال معمولی و دو خال بزرگ و قائم عادل و حافظ ودیعه‌های الهی است، [امام زمان (عج)] خواهد آمد. زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه بدکاران آن را پر از جور و ستم نموده باشند.»

آنگاه ادامه حدیث را تمام می‌کند و می‌فرماید: از آن روی که حکومت بنی‌عباس منقرض گردید و من مردی از اهل بیت را نیافتم و نشنیدم که به تقوی رهنمون باشد و به هدایت عمل کند و در حکم خویش رشوه نگیرد، آن‌گونه که خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر ما تمام نموده است. به همین جهت گمان می‌کنم و بلکه درمی‌یابم که این حدیث اشاره به ماست... و من امیدوارم خداوند متعال به رحمت خویش به من منت نهاده باشد و در کتب پیشینیان از زبان امام صادق (ع) ذکر می‌شود... و در این دولت پیروز [دولت مفل] هیچیک از افراد اهل بیت پاک پیغمبر (ص) نیست که همانند ما از صله و صدقات آن دولت، و از دعا‌های خیرشان و دستوراتی که حکایتگر عدالت و رحمت آشکار آنهاست بهره‌مند شده باشد.^{۲۰}

به هر حال، یأس و نومیدی اصحاب ما از بازگشت حکومت به آنان سبب شده بود که در فروع و شروط مسائل حکومتی بحث گسترده نمایند، و لکن پس از آنکه عنایت خداوندی شامل حال مسلمانان در ایران اسلامی گردید و انقلاب اسلامی به رهبری استاد بزرگوار (امام خمینی) مدظله به پیروزی رسید و ایران از چنگال استبداد و استعمار شرقی و غربی رهایی یافت و معادلات سیاسی متداول شکسته شد، بحث از حکومت اسلامی و شئون مختلف آن به عنوان یک ضرورت مطرح گردید. مگر اینکه خداوند با ظهور ولی عصر، عجل‌الله تعالی فرجه - بر ما منت نهاده و ما را از این گونه بحث‌های عریض و طویل، بی‌نیاز سازد.

به هر صورت ما، در این کتاب مباحثی را مطرح نمودیم که شاید برخی از آنها ناقص و یا گسسته از یکدیگر باشد و ادعای صحت آنچه به ذهنمان خطور کرده را نیز نداریم. از این رو، از فضیلت بزرگوار انتظار می‌رود که در جهت حل مشکلات جامعه و حوادث واقعیه همگام با جریان تدبیر امور، این مباحث را نیز دنبال کنند. و شما نیز هنگامی که در عقل خویش، گستردگی حکومت اسلامی و کثرت مسائل

مستحدثه آن را مجسم نمایی برای تو آشکار می‌گردد که مبدأ و مرکز تصمیم‌گیری باید یکی باشد و شرکت در حکومت به عدم ثبات واضطراب کشیده خواهد شد و دخالت هر فقیه در مسائل، موجب هرج و مرج می‌گردد. بلی تبادل نظر و مشورت بامتخصصین در مسائل مختلف پیش از تصمیم‌گیری واجب و لازم است، اما تصمیم‌گیرنده یک نفر بیشتر نمی‌تواند باشد، چنانچه تفصیل آن در بخش ششم کتاب خواهد آمد.

۱۳۳۵

www.KetabFarsi.com

فصل سوم دلایل نصب عمومی فقها به ولایت

تاکنون دانسته شد که:

اولاً: حکومت در همه اعصار از ضروریات است و تعطیل آن در جامعه به گونه‌ای با تعطیل اسلام برابر است.

ثانیاً: در حاکم اسلامی هشت شرط است، که آن شرایط بر کسی جز فقیه واجد شرایط منطبق نیست.

ثالثاً: ولایت جز به نصب از بالا یا به وسیله انتخاب از جانب مردم چنانچه بحث تفصیلی آن خواهد آمد - منعقد نمی‌گردد و اینکه انتخاب در طول نصب و در صورت نبودن نص است.

رابعاً: نصب امیرالمؤمنین و ائمه معصومین^(ع) از فرزندان وی با ادله قطعی نزد ما ثابت است و در عصر آنان اعتباری برای انتخاب وجود ندارد.

خامساً: از ظاهر کلمات اصحاب امامیه و اساتید استفاده می‌گردد که در عصر غیبت، فقها به نصب عام منصوبند و از جانب ائمه معصومین^(ع) و الیان بالفعل جامعه می‌باشند، و ما اجمالاً یادآور شدیم که این بیان در صورتی صحیح است که در مرحله ثبوت امکان چنین نصبی وجود داشته باشد و در مرحله اثبات بر آن دلایل اقامه گردد و گرنه نوبت به انتخاب می‌رسد.

وباز در فصل دوم همین بخش (فصل قبلی) نیز امکان نصب عموم فقها به صورت

بالفعل در مقام ثبوت مورد خدشه واقع شد.

حال، با مرور بر همه این مقدمات وقت آن رسیده که به دلایل نصب فقها به صورت عموم در مرحله اثبات که از طرف فقها مطرح شده بپردازیم و مناقشات وارده بر آن را یادآور شویم.

۱- مقبوله عمر بن حنظله:

کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حصین، از عمر بن حنظله روایت نموده که گفت از امام صادق (ع) از دو مرد از اصحابمان که بین آنان در باره دین یا میراث نزاعی رخ داده بود و محاکمه را به نزد سلطان یا قاضی بردند. پرسش نمودم که آیا چنین کاری حلال و رواست؟ حضرت فرمود:

«من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت، و ما یحکم له فانما یأخذ سحتاً وان کان حقاً ثابتاً له، لانه اخذه بحکم الطاغوت و قد امر الله ان یکفر به، قال الله تعالی: «یریدون ان تتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به» قلت: فکیف یصنعان؟ قال: ینظران (الی) من کان منکم ممن قدر وی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً، فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله، وعلینا رد، والرأد علینا الرأد علی الله، وهو علی حد الشریک بالله^۱.

کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان [سلطان و قاضیان جور] ببرد، بی گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگر چه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن [اموال] را به توسط حکم طاغوت باز پس گرفته، با اینکه خداوند متعال دستور فرموده که به آن کفر بورزند و فرموده: «اینان می خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مامور شده اند که به آن کفر بورزند. عرض کردم: پس چه باید بکنند؟ فرمود: دقت کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می کند، و احکام ما را می شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما قرار دادم، پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود

۱. اصول کافی ۶۷/۱، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، و نیز فروع کافی ۴۱۲/۷، کتاب القضاء، باب کراهة الارتفاع الی قضاة الجور، حدیث ۵، و نیز وسائل ۹۸/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.

واز وی نپذیرفتند بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده‌اند و کسی که به ما پشت کند [و حکم ما را رد کند] به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است».

این روایت را شیخ نیز در تهذیب در دو مورد نقل کرده است.^۲ سند در یکی از این دو محمد بن یحیی، از محمد بن حسن بن شمون، از محمد بن عیسی و در دیگری محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن عیسی است.

در هر صورت، این روایت از سوی اصحاب ما تلقی به قبول شده، تا جایی که به «مقبوله» شهرت یافته است و صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است تا جایی که از شیخ در عده نقل شده که وی (صفوان) به جز از افراد ثقه روایت نقل نمی‌کند.^۳

بررسی زنجیره سند روایت: از جهت زنجیره سند ظاهراً این روایت بد نیست، اگر چه برخی از مناقشات در محمد بن عیسی و داود بن حصین و عمر بن حنظله وارد شده است: کتاب تنقیح المقال در باره محمد بن عیسی یقطین می‌نویسد:

«در باره وی دو نظر وجود دارد: نظر اول اینکه او ضعیف است، این نظر را جمعی از جمله شیخ در فهرست خویش و در دو موضع از رجال خویش بدان تصریح نموده است. ایشان در کتاب الفهرست می‌فرماید: «محمد بن عیسی بن عبید یقطین ضعیف است، ابو جعفر بن بابویه از کسانی که «نوادرال حکمه» برگزیده‌های حکمت» خویش را از آنان نقل نموده، محمد بن عیسی را استثنا کرده و گفته روایتی که تنها از طریق محمد بن عیسی نقل شده باشد، من روایت نمی‌کنم.

برخی گفته‌اند وی طبق مذهب غلات^۴ حرکت می‌کرده است. نظر دوم این است که وی فردی ثقه و مورد اعتماد است. نجاشی به این نظریه تصریح کرده و گفته است: وی فردی جلیل القدر در بین ماست، ثقه، مطمئن، کثیر الروایه و دارای تألیفات خوبی است، که از ابی جعفر ثانی (امام جواد^ع) به صورت نامه و شفاهی روایت نقل کرده است.

نیز در رجال کشی از قول «القتیبی» می‌گوید: فضل بن شاذان،

۲. تهذیب الاحکام ۶۸/۲ و ۹۱ از چاپ قدیم، مطابق با ۲۱۸/۶ و ۳۰۱، حدیث ۵۱۴ و ۸۴۵.

۳. عدق الاصول ۳۸۶/۱ - ۳۸۷، و تنقیح المقال ۱۰۰/۲ - ۱۰۱.

۴. غلات، کسانی بودند که نسبت به ائمه^ع غلو کرده و آنان را گاهی تاحد خدایی بالا بردم‌اند. (مقرر).

«العبدی^۵» را بسیار دوست می‌داشت، همواره از او تعریف و ستایش می‌کرد و متمایل به او بود و می‌گفت در همدوره‌های وی کسی همانند او وجود نداشته است^۶.

در توضیح کلام فوق باید گفت: اینکه ابن بابویه محمد بن عیسی را استثنا کرده، تنها در مورد روایاتی است که وی از یونس نقل نموده، و این دلیل بر این نیست که ایشان به وجود ضعف در وی اعتقاد داشته، بلکه بدین جهت بوده که در سنّ وی و اینکه آیا یونس را درک نموده است یا نه، اشکال داشته است.

اما اینکه وی را به غلو متهم کرده‌اند، این چیزی است که در آن زمانها بسیار شایع بوده که برخی از بزرگان اصحاب را به خاطر اینکه برخی از مقامات عالیه را برای ائمه علیهم‌السلام قائل بودند، به غلو متهم می‌کردند، نظیر همان چیزی که در اعصار ما وجود دارد که برخی از عرفا و فلاسفه را به کفر و زندقه متهم می‌کنند و شاید این مقام نیز از همین قبیل بوده است و این نکته‌ای است شایان توجه.

اما درباره «داود بن حصین الاسدی» در تنقیح المقال آمده است:

«شیخ در رجال خویش، وی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم^(ع) به شمار آورده و گفته است او واقفی مذهب است. [یعنی امامت را در امام موسی بن جعفر^(ع) پایان یافته می‌داند] و نجاشی گفته: او اهل کوفه و مورد اعتماد است، از امام صادق و امام کاظم^(ع) روایت نقل نموده، و با ابوالعباس بقباق مصاحبت داشته و دارای کتاب نیز می‌باشد^۷».

البته مخفی نماند که تهافتی بین این دو کلام [شیخ و نجاشی] وجود ندارد، چون امکان دارد، وی هم واقفی مذهب و هم ثقه باشد.

و اما درباره «عمر بن حنظله» در تنقیح المقال اینگونه آمده است:

«شیخ در جایی او را از اصحاب امام باقر^(ع) و در جای دیگر از اصحاب امام صادق^(ع) دانسته است و شرح حال اینکه درباره وی چیزی در کتابهای رجال نیامده است، و لکن در کتاب کافی در باب وقت صلاة از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یزید بن خلیفه روایت شده که گفت به امام صادق^(ع)

۵. عبدی، همان محمد بن عیسی است که منسوب به جدش عید می‌باشد. (مقرر).

۶. تنقیح‌المقال ۱۶۷/۳.

۷. تنقیح‌المقال ۴۰۸/۱.

عرض کردم که عمر بن حنظله درباره وقت نماز از شما مطلبی نقل کرده، حضرت فرمود: اذا لا یکذب علینا۔ او بر ما دروغ نمی‌بندد^۸.

و در کتاب تهذیب در باب اعمال شب و روز جمعه از حسین بن سعید از فضاله، از ابان از اسماعیل جعفی، از عمر بن حنظله، روایت شده که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم آیا در روز جمعه قنوت می‌باشد؟ حضرت فرمود: انت رسولی الیهم فی هذا اذا صلیتم فی جماعة... تو فرستاده من در میان آنان می‌باشی، در صورتی که نماز را به جماعت ادا نمایید...^۹.

از این دو روایت مورد وثوق بودن وی استفاده می‌گردد.^{۱۰}

اما اشکالی که بر تمسک به این دو روایت وارد می‌شود این است که در سند روایت اول یزید بن خلیفه است، که طبق آنچه شیخ بدان تصریح نموده واقفی مذهب است.^{۱۱} و مورد وثوق بودن او هم اثبات نگردیده، روایت دوم را نیز شخص عمر بن حنظله روایت نموده، پس چگونه مورد وثوق بودن وی با آن ثابت می‌گردد؟!

بلی ممکن است چون روایتهای بسیاری از ائمه علیهم السلام روایت کرده، همین گواهی بر وثاقت وی باشد، چنانچه برخی نیز اینگونه گفته‌اند.^{۱۲} در هر صورت، اصحاب ما این روایت را تلقی به قبول نموده‌اند، تا جایی که نام مقبوله عمر بن حنظله بدان نهادماند.

۲- مشهوره ابی خدیجه:

شیخ به سند خویش از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابی الجهم، از ابی خدیجه روایت نموده که گفت امام صادق (ع) مرا نزد اصحابمان فرستاد و فرمود:

«قل لهم: ایاکم اذا وقعت بینکم خصومة اوتداری بینکم فی شیء من الاخذ

۸- کافی ۲۷۵/۳، باب وقت الظهر والعصر، حدیث ۱، چاپ قدیم ۷۶/۱.

۹- تهذیب الاحکام ۱۶/۳، باب العمل فی لیل الجمعة و یومها، حدیث ۵۷، چاپ قدیم ۲۴۹/۱.

۱۰- تنقیح المقال ۳۴۲/۲.

۱۱- رجال طوسی ۳۶۴/ (در بخش اصحاب کاظم (ع)).

۱۲- در مورد سایر افراد زنجیره سند مقبوله باید گفت: یکی محمد بن یحیی عطار قمی اشعری است که ثقة است، دیگری محمد بن حسین می‌باشد که مراد محمد بن حسین بن ابی الخطاب است که وی نیز ثقة می‌باشد. صفوان بن یحیی نیز از طبقه شش و از اصحاب اجماع است و اشکالی در وی نیست. (از افاضات معظم له در درس).

والعطاء ان تتحاكموا الى احد من هؤلاء الفساق. اجعلوا بينكم رجلاً ممن قد عرف
 حلالنا و حرامنا، فاني قد جعلته قاضياً. و اياكم ان يخاصم بعضكم بعضاً
 الى السلطان الجائر.^{۱۳}

به آنان بگو اگر خصمه و نزاع و بگومگو در برخی گرفتن و دادن‌ها بین
 شما واقع شد بپرهیزید از اینکه محاکمه را به نزد یکی از این فاسقها ببرید، بین
 خویش کسی که حلال و حرام ما را می‌شناسد معین کنید که من او را قاضی شما
 قرار دادم و بر حذر باشید از اینکه خصمه یکدیگر را به نزد سلطان ستمگر
 ببرید.»

در کتاب تهذیب در هر دو چاپ آن، عبارات روایت به همین شکل آمده، ولیکن در
 کتاب وسائل آمده است «فانی قد جعلته علیکم قاضياً»^{۱۴} که کلمه «علیکم» در آن اضافه شده،
 شاید این سهو از ناحیه ایشان و یا نسخه‌نویس بوده و یا اینکه در نسخه کتاب تهذیب که نزد
 صاحب وسائل بوده، اینگونه نگاشته شده بوده است.

صدوق نیز به سند خویش از احمد بن عائد از ابی خدیجه «سالم بن مکرم جمال»
 روایت نموده که گفت: «ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق (ع) فرمود:

«بپرهیزید از اینکه برخی از شما برخی دیگر را برای محاکمه نزد اهل ستم
 بکشانید، ولیکن ملاحظه کنید کسی که چیزی از قضایای ما را می‌داند، در بین
 خود (به عنوان حکم) قرار دهید، که من او را قاضی قرار دادم. پس محاکمات
 خود را پیش او ببرید.»

نظیر همین روایت را کلینی از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از
 ابی خدیجه روایت کرده، با این تفاوت که در آن «یعلم شیئا من قضائنا» چیزی از مسائل
 قضایی ما را می‌داند» آمده است. و شیخ به سند خویش از حسین بن محمد نیز نظیر همین
 روایت را نقل کرده است.^{۱۵}

سند روایت: ابوالجهم [که در زنجیره سند روایت آمده] کنیه بکیر بن اعین و ثویر بن
 ابی فاخه است که اولی فردی ثقه و مورد اعتماد است و از دومی نیز به نیکی یاد شده

۱۳. تهذیب الاحکام، چاپ قدیم ۹۲/۲ و چاپ جدید ۳۰۳/۶، باب من الزیادات فی القضاة والاحکام، حدیث
 ۵۳.

۱۴. وسائل ۱۰۰/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۶.

۱۵. ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضاً الی اهل الجور، ولیکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا
 فاجعلوه بینکم، فانی قد جعلته قاضياً فتحاكموا الیه. (وسائل ۴/۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۱، حدیث ۵).

است. احمد بن عاژ [که در نقل صدوق بود] نیز ثقه می‌باشد.^{۱۶}
 اما ابی خدیجه راوی روایت، مورد اشکال است. شیخ (طوسی) در کتاب الفهرست خویش، او را ضعیف دانسته، اما از نجاشی نقل شده که درباره وی گفته است:
 «او ثقه است، ثقه است [تکرار فرموده]. از امام صادق و امام کاظم (ع) روایت نقل نموده و دارای کتاب است»^{۱۷}.

تفسیر سه آیه مورد استناد و معنی اولی الامر:

از آن جهت که امام (ع) در مقبوله (عمر بن حنظله) به آیه شریفه‌ای از قرآن کریم تمسک فرمود، بجاست در ابتدا به تفسیر مفاد این آیه شریفه بپردازیم، آنگاه به بیان مفهوم و مفاد این دو روایت (روایت عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه) با بصیرت و بینش گسترده‌تر وارد گردیم. خداوند متعال در سوره نساء می‌فرماید:

وَاللّٰهُ يٰۤاٰمِرُكُمْ اَنْ تُوَدَّوْا الْاٰمٰنٰتِ الٰى اَهْلِهَا، وَاِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ، اِنَّ اللّٰهَ نَعْمَ اٰيْعٰظِكُمْ بِهٖ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيْعًا بَصِيْرًا. يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ واطِيعُوْا الرَّسُوْلَ وَاُولٰٓئِ الِاٰمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنٰزَعْتُمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ اِنْ كُنْتُمْ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ، ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّ اَحْسَنُ تَاْوِيْلًا.
 اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ يٰزْعُمُوْنَ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا نَزَّلَ الْبَيْكُ وَمَا نَزَّلَ مِنْ قَبْلِكَ يٰرِدُوْنَ اَنْ يَتَحٰكَمُوْا اِلَى الطّٰغُوْتِ وَّقَد اٰمَرُوْا اَنْ يَكْفُرُوْا بِهٖ وَّ يَرِيْدُوْنَ اَلشَّيْطٰنَ اَنْ يَضِلَّهُمْ ضَلٰلًا بَعِيْدًا.^{۱۸}

خداوند به شما امر می‌کند که البته امانتها را به صاحبان آن باز دهید، و هنگامی که در میان مردم حکم می‌کنید به عدالت دآوری کنید، همانا خدا شما را به پندهای خوب و نیکو موعظه می‌کند، زیرا خدا به هر چیز آگاه و بصیر است. ای اهل ایمان، خدا و رسول و صاحبان امر را اطاعت کنید و چون در امری کارتان به گفتگو و نزاع کشید، به حکم خدا و رسول باز گردید. اگر به روز قیامت ایمان دارید. و این (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما (از هر چه تصور کنید) بهتر و خوش‌عاقبت‌تر است. آیا به عجب نمی‌نگری به کسانی که می‌پندارند به قرآن و

۱۶. تنقیح‌المقال ۱۸۱/۱ و ۱۹۷ و ۶۳.

۱۷. تنقیح‌المقال ۵/۲ و الفهرست شیخ طوسی ۷۹/ (چاپ دیگر ۱۰۵) و رجال نجاشی ۱۳۴.

۱۸. سوره نساء (۴) ۵۸، ۵۹، ۶۰.

کتابهایی که پیش از تو فرستاده شده ایمان آورد مانند؛ اما می‌خواهند طاغوت را حاکم خویش قرار دهند! باینکه مأمور شده‌اند که به وی کفر بورزند. و شیطان می‌خواهد که گمراهشان کند، گمراهی (از سعادت و نیکبختی) بسیار دور.»^{۱۹}

بی تردید این سه آیه از جهت مضمون و مفهوم به یکدیگر مرتبط است، و ظاهراً مفهوم «الامانات امانتها» در آیه مفهوم عامی است که مشتمل بر همه امانتها است، اعم از امانتهای مالی و غیرمالی بین مردم و امانتهای خداوند بر بندگان خویش، اعم از قرآن و سایر اوامر و نواهی وی، و امانتهای خداوند که بر عهده زمامداران است. چرا که امانت نزد زمامداران امانتی است الهی و آنان مأمورند حقوق رعیت را بپردازند و بین آنان، عدالت را گسترش دهند و با آنان با لطف و مهربانی رفتار کنند و آنان را بر اساس دین و بر شریعت اسلام، راه ببرند، و حق آنان را از صدقات و غنایم بپردازند و ودایع امانت را به امام بعدی بسپارند و اگر فرض شود که امانت در موردی به انتخاب مردم انجام شده، در آن صورت آراء مردم و بیعت آنان نیز نزد والی امانت است که تکلیف بسیار سنگین و خطیری را به عهده وی می‌گذارد. از سوی دیگر عترت پیامبر (ص) ائمه معصومین (ع) نیز خود از گرانبها ترین امانتها در نزد مردم بودند که متأسفانه اکثریت به این امانت الهی خیانت کردند.

بطور خلاصه آیه بر مفهوم عام حفظ امانت دلالت دارد، اگرچه برخی از مصدق آن ارزشمندتر و بااهمیتتر از دیگران است و بر این اساس روایتهایی از طریق شیعه و سنی که در تفسیر امانت وارد شده و چیزهای خاصی را ذکر نموده، حمل بر مصدق مهمه آن می‌گردد، نه بیان مفهوم اصلی امانت و به اصطلاح از باب جری و تطبیق^{۱۹} است و افاده حصر نمی‌کند.

در تفسیر مجمع‌البیان آمده که امام محمد باقر (ع) فرمود:

«همانا اداء نماز و زکات و روزه و حج از امانت است»^{۲۰}.

و باز می‌فرماید:

«از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده که می‌فرمودند: دو آیه نازل شده یکی از آن دو برای ما و دیگری برای شماست. خداوند متعال می‌فرماید: ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها. [که در آن وظیفه اداء امانت را برای ما

۱۹ - جری و تطبیق، دو اصطلاح است و مقصود آن است که در بیان مفهوم عامی که در دلیلی آمده در دلیل دیگر که در مقام تفسیر دلیل اول است موارد و مصدیقی بیان گردد که باید گفت اینها از باب نمونه و ذکر مصداق آن مفهوم عام است، نه تفسیر آن. (مقرر).

۲۰ - ان اداء الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج من الامانة.

مشخص فرموده است] و می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم^{۲۱}. [که در آن، وظیفه اطاعت را برای شما معین داشته است]. در تفسیر نورالثقلین از کافی به سند خویش، از برید عجلی روایت شده که گفت از امام محمد باقر (ع) از گفتار خداوند عزوجل که می فرماید: «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها، و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل» پرسش کردم، حضرت فرمود: «ما را منظور داشته که امام پیشین کتابها و علم و سلاح را به امام پس از خود واگذار کند و منظور از جمله: «و هنگامی که بین مردم حکم کردید به عدل حکم کنید» همان چیزی است که در دستهای شماست. آنگاه به مردم فرمود: «ای مؤمنان، خدا و رسول و فرمانروایان را اطاعت کنید» که در اینجا تنها اطاعت از ما را منظور فرموده، و همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما دستور داده است»^{۲۲}.

و در درالمنثور از زید بن اسلم نقل شده که در ارتباط با آیه شریفه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها، می گفت:

«این آیه درباره رهبران و درباره کسی که کاری از امور مردم را به عهده دارد نازل شده است».

از شهر بن حوشب نیز نقل شده که می گفت:

«این آیه در خصوص امرا نازل شده است».

و از علی بن ابی طالب (ع) نقل شده که می فرمود:

«بر امام لازم است بدانچه خداوند حکم نموده، حکم کند و امانت را ادا نماید و آنگاه که این وظایف را انجام داد بر مردم است که از وی اطاعت و شنوایی داشته باشند و هنگامی که آنان را فراخواند، اجابت کنند»^{۲۳}.

و در نامه امیرالمؤمنین (ع) به اشعث بن قیس - عامل آن حضرت در آذربایجان - آمده است:

۲۱. مجمع البیان ۶۳/۲ (جزء ۳).

۲۲. ایا ناعنی ان یؤدی الاول الی الامام الذی بعده الکتب و العلم و السلاح. «و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل، الذی فی یدیکم، ثم قال للناس: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» ایا ناعنی خاصة امر جمیع المؤمنین الی یوم القیامة بطاعتنا. (نورالثقلین ۴۹۷/۱، و کافی ۲۷۶/۱، کتبالحججه، باب ان الامام یرفقا لامام، حدیث ۱).

۲۳. درالمنثور ۱۷۵/۲.

«عمل تو برای تو طعمه نیست، ولكن در گردن تو امانت است»^{۲۴}.

از آنچه تاکنون گفته شد، استفاده می‌گردد که اگرچه آیه از نظر لفظ و مفهوم عام است و در نتیجه همه امانتها را شامل می‌گردد، اما حکومت و ولایتی که از جانب خداوند به کسی محول می‌گردد، یا مردم به شخصی واگذار می‌کنند از بزرگترین امانتهاست و تکلیف نسبت به آن بسیار خطیر و سنگین است و شاید اینکه در آیه شریفه، امانت در کنار حکم به عدل قرار گرفته، قرینه بر این باشد که این مصداق از ادای امانت به طور قطع مورد نظر بوده است، بنابراین، حکم به عدل از شئون و فروع ولایت و از مصادیق بارز ادای امانت به اهلش می‌باشد. و این نکته‌ای است شایان توجه.

منظور از «حکم» در آیه شریفه چیست؟ آنچه تاکنون گفته شد در ارتباط با مفهوم امانت بود، اما مفاد واژه «حکم» در آیه شریفه از این قرار است:
مفردات راغب می‌نویسد:

«حکم» در اصل، بازداشتن چیزی برای اصلاح است، و از همین جهت است که لجام حیوان را «حکمة الدابة» می‌نامند... و حکمت الدابة یعنی حیوان را به وسیله حکمة (لجام) مهار کردم و «احکمتها» یعنی به حیوان لجام زدم... و «حکم به شئی» یعنی قضاوت کردن به اینکه اینگونه است یا اینگونه نیست، چه دیگری را ملزم به آن بکند یا نکند، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» و به کسانی که بین مردم، امر و نهی می‌کنند گفته می‌شود حاکم و حکام. خداوند متعال می‌فرماید: «وتدلوا بها الی الحکام» و «حکم» کسی است که به حکم راندن اختصاص می‌یابد و این واژه، رساتر و ابلغ از حاکم است. خداوند متعال می‌فرماید: «افغیر الله ابتغی حکماً» و نیز می‌فرماید: «مابعثوا حکماً من اهله و حکماً من اهلها» و اینکه فرموده: «حکماً» و فرموده «حاکماً» برای رساندن این معنی است که حکمین می‌توانند بدون مراجعه تفصیلی به کسانی که بر آنان حکم شده‌اند، هرگونه که به نظر آنان می‌رسد به نفع یا علیه آنان حکم کنند.^{۲۵} [نماینده تام‌الاختیار آنانند].»

و در کتاب مقایس آمده است:

۲۴. وان عملک لیس لک بطمة و لکنه فی عنقک امانة. نهج البلاغه، فیض ۸۳۹، عبده ۷/۳، لاج ۳۶۶.

۲۵. مفردات راغب ۱۲۶.

«حاء و کاف و میم، یک اصل و ریشه می‌باشد و معنی آن منع (بازداشتن) است و نخستین واژه آن حکم به معنی بازداشتن از ظلم است و گفته می‌شود حکم‌الدابه بدان جهت که حیوان را از حرکت باز می‌دارد... و «حکمت نیز بر همین قیاس است، چون که انسان را از جهل بازمی‌دارد...» و حکم فلان فی کذا» یعنی آن موضوع را در چهارچوبه فرمان خود قرار داد^{۲۶}».

در نهایت آمده است:

«از جمله نامهای خداوند حکم و حکیم است، و این دو به معنی حاکم و قاضی است. و حکیم بر وزن فعیل به معنی فاعل و به این معنی است: اوست که همه اشیاء را شکل داده و استحکام می‌بخشد... و «حکم» به معنی علم و فقه و قضاوت به عدل است و مصدر حکم یحکم است... گفته می‌شود احکمت فلاناً یعنی او را بازداشتیم و به همین جهت حاکم می‌گویند که ستم را از مردم بازمی‌دارد^{۲۷}».

و در لسان‌العرب آمده است:

«حاکم، کسی است که اعمال حکم می‌کند، و جمع آن، حکام است^{۲۸}». با تتبع و بررسی کتاب و سنت آشکار می‌گردد که حکم و حکومت و حاکم و حکام بیشترین موارد استعمال آن در قضاوت و قاضی است و در برخی موارد به معنی ولایت عامه و والی نیز به کار برده شده است. شاید بتوان موارد ذیل را به عنوان نمونه‌هایی از مورد اول [استعمال در قضاوت و قاضی] برشمرد.

قال الله تعالی:

«وتدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقاً من اموال الناس بالاثم^{۲۹}».

از ابن فضال به نقل از دستخط امام رضا(ع) در تفسیر این آیه نقل شده که «مراد از حکام، قضات هستند^{۳۰}».

و نیز قوله تعالی: «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» و بلکه قوله تعالی:

۲۶. مقامیسی‌اللفة ۹۱/۳.

۲۷. بهایة ابن اثیر ۴۱۸/۱.

۲۸. لسان‌العرب ۱۴۲/۲.

۲۹. بقره (۲) ۱۸۸.

۳۰. وسائل ۵/۱۸ ابواب صفات قاضی، باب ۱، حدیث ۹.